



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

# سرگذشت برزو و الحاق آن به شاهپس

احمد محمدی  
دکتر در زبان و ادب فارسی

هنرمردم - شماره ۱۰۳ و ۱۰۴

درمیان حماسه‌های ملی ایران به داستانی از پهلوانی‌های برزو پسر سهراب باز می‌خوریم که در مجموعه‌ای بنام «برزونامه» سروده شده است. گوینده این منظومه بنا به گفته «آنکیتل دوپرون» خواجه عمید عطائی ابن یعقوب (خواجه عمید عطاء بن یعقوب ناکوک) مشهور به «عطائی‌رازی» است که بنا به قول عوفی<sup>۱</sup> در سال ۴۹۱ و بنا به قول رضاقلی‌خان هدایت در سال ۴۷۱ در لاهور در گذشته است، و ظاهراً جز «آنکیتل دوپرون» و «ادگار بلوشه» دیگری نظم این داستان را به عطائی نسبت نداده است.

شهرت فراوان برزونامه سبب شد که نقل بعضی از داستانهای آن مانند قصه سوسن رامشگر به صورت مجزا در میان مردم رواج یابد<sup>۲</sup>، و این داستان همراه با قسمتی از حوادث مربوط به برزو به نام «سرگذشت برزو» به شاهنامه فردوسی ملحق گردد. چنانکه «ترنر ماکان» (T. Macan) این داستان را همراه چند داستان دیگر جزء ملحقات شاهنامه دانسته و به نسخه‌ای که تصحیح و منتشر کرده افزوده است. از آن پس به غالب نسخه چاپی شاهنامه که از روی نسخه «ماکان» تهیه شده است این داستان را تحت همان عنوان «سرگذشت برزو» افزوده‌اند.

البته برزونامه به آنچه در ملحقات شاهنامه آمده است پایان نمی‌پذیرد، بلکه پس از خاتمه حوادثی که در شاهنامه آمده است، هنرنمایی‌های برزو در مکانهای گوناگون آغاز می‌گردد، و از این پس حوادث عشقی هسته اصلی داستان می‌شود و اعمال پهلوانی در حقیقت تابع این حوادث می‌گردد. در این قسمت برزو آن قهرمان ملی نیست که مستقیماً برای حفظ سرزمین خویش با مهاجمان بجنگد، چنانکه در آن قسمت که به شاهنامه ملحق شده است دیدیم.

بهر حال این مختصر گنجایش آن ندارد که تحلیل تمامی داستانهای برزونامه را در برگیرد. هدف فعلی ما هم بحث درباره برزونامه نیست، بلکه آنچه مورد نظر است منظومه ایست که به شاهنامه فردوسی پیوسته و بحث درباره چگونگی این داستان و باقی سخن را که در این مقال ناگفته مانده است به گفتاری دیگر موکول می‌کنیم.

### سرگذشت برزو و قصه سوسن رامشگر:

افراسیاب شکست خورده از آخرین نبردی، که به سبب فرار بیژن از زندان وی، بارستم کرده است، به توران زمین بازمی‌گردد. در راه چون به شهر شنگان می‌رسد، برزو را، که به کار کشت مشغول است، می‌بیند. اندام و برز و بالای برزو افراسیاب را فریفته می‌کند، کس می‌فرستد و او را به خدمت می‌خواند، برزو در حضور افراسیاب درباره نژاد خود می‌گوید که:

پدر را ندیدم به چشم از بنده	همه ساله ایدر بدم یک تنه
من و مادرم ایدر و چند زن	نیای کهن بازمانده به من
نیای مرا نام، شیروی گرد	به نخچیر شیرش بدی دست برد
کنون پیر گشتست و بسیار سال	ورا چنبری شد همه برز و یال
[بود مادر و هست شهرو بنام	مرا نام برزو نهاده است مام]
چنین گفت مادر: «که گاه بهار	بدین دشت بگذشت گردی سوار
نیای من آن پیر فیروزبخت	به نخچیر شیران بد و کار سخت
ز من آب کرد آرزو آن سوار	چو از دور دیدش مرا نامدار

۱- باب‌الالباب، تصحیح سعید نفیسی، ص ۷۱.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چاپ اول، ص ۴۹۷ - ۴۷۷.

۳- ر. ش، حماسه‌سرای در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا.

نگه کرد در من دلش شد کباب  
 فرو شد دو پای دلاور به گل  
 سگالش گری یکرمان پیشه کرد  
 در آورد دیوار باره به بند  
 در آویخت با من گو نامور  
 وز آن جای برگشت بر سان دود  
 ندانم کجا رفت و چون بود کار  
 نبوده جز او هر گرش هیچ شوی.

بدادم مر او را همی سرد آب  
 فرو ماند بر جای وز مهر دل  
 کجا با دل خویش اندیشه کرد  
 ز فترک بگشاد پیچان کمند  
 به باره بر آمد چو مرغی به پر  
 ز من مهر یزدان به مردی ربود  
 ندیدم دگر چهره آن سوار  
 به من بارور گشت مسافر ازوی

افراسیاب او را دلگرم و آهن سردش را با درم و دینار نرم می کند، و از وی خواهد که با رستم نبرد کند. شهر و برزو را ازین کار بر حذر می دارد، لیکن سختش در وی کارگر نمی آید. برزو به جنگ رستم می رود، طوس و فریبرز را اسیر می کند و بازوی رستم را می شکند و بالاخره بدست فرامرز گرفتار می شود. او را به سیستان می برند و در قلعه «ارگ» بند می کنند. شهر و برای رهائی وی به ایران می آید و به کمک زنی رامشگر برزو را نجات می دهد، لیکن در راه بازگشت به توران زمین، به سپاه رستم بر می خورد و باردیگر جنگ میان رستم و برزو در می گیرد. این بار رستم بر برزو پیروز می شود و کشتن او را قعد می کند، اما شهر و، که بر بالای تپه ای ایستاده و ناظر این نبرد است، پیش می آید و راز تولد برزو را بر رستم آشکار می کند، و داستان معاشقه خود را با سهراب، بازگو می کند و انگشتی سهراب را به رستم می دهد. رویین پسر پیران افراسیاب را از ماجرا آگاه می کند. سوسن رامشگر، که می بیند افراسیاب ازین رویداد سخت نگران شده است، به عهده می گیرد که با افسون و چاره گری پهلوانان ایران را به بند آورد، و با پهلوانی «پیلسم» نام به ایران زمین می آید و بر سر دوراهی میان سیستان و پایتخت ایران بر کنار چشمه ای خیمه می زند، و خود را به نام رامشگری، که از خشم افراسیاب گریخته و عزم دربار ایران دارد، معرفی می کند. از آن سو، پهلوانان ایران در ایوان رستم گرد آمده و به باده نوشی مشغول اند، و چنانکه آیین مستان است، هریک به نوبت، خودستایی ها می کنند. در این میان طوس از جای بر می خیزد و از زورمندی و تژاد خویش سخن می گوید. گودرز او را سرزنش می کند. طوس خشمناک می شود و از ایوان رستم به زیر می آید و راه «ایران شهر» در پیش می گیرد. رستم، که در آنجا نبوده است، چون باز می گردد و از ماجرا آگاه می شود، پهلوانان را سرزنش می کند. گودرز و به دنبال وی یک یک پهلوانان از پی طوس روان می شوند. پهلوانان هر کدام که به خیمه سوسن می رسند، از مرکب فرود می آیند تا دمی بیسایند. سوسن به هریک می آلوده به «بیهوشانه» می دهد و بیاری «پیلسم» آنان را در بند می کند. تا آنکه فرامرز به خیمه سوسن می رسد و نشان پی اسب دلاوران او را متوجه می کند که خیمه از آن کیست. ناگهان اسب بیژن شیهه می زند و اسب فرامرز بدان پاسخ می دهد. بیژن که پیش از نوشیدن می آلوده، به راز «سوسن» پی برده است، فریاد می زند که:

نگه دار خود را ازین بد گمان  
 به گردن درویشان همه پالهنک  
 شوی بسته ای پهلوان زمین.

« ای پهلوان  
 که بسته است گردان به افسون و رنگ  
 نباید که چون ما برین دشت کین

فرامرز با «پیلسم» نبرد می کند و این نبرد بی نتیجه ادامه می یابد تا زال سر می رسد. زال رزم با «پیلسم» را ادامه می دهد و فرامرز را برای آگاهی رستم گسیل می دارد. «رستم» با «برزو» به «جنگ جای» می آید و جنگ آغاز می کند. این رویداد به رسیدن لشکر «افراسیاب» از یک سو و آمدن لشکر «کیخسرو» از سوی دیگر منجر می گردد. و در آخر «پیلسم» کشته می شود و افراسیاب یکبار دیگر شکست خورده به توران می گریزد.

قصهٔ برزو در این متن الحاقی به شاهنامه بدانجا ختم می‌شود که پس از شکست افراسیاب کبخسرو به زابلستان می‌رود و یکماه آنجا باقی می‌ماند و منشور غور و سیری را با درفش عقاب پیکر به برزو وا می‌گذارد.

### جایگزینی داستان در وقایع شاهنامه:

اشخاص این داستان به جز برزو همه شاهان و پهلوانانی هستند که در شاهنامه فردوسی کرفری دارند و همهٔ آنانکه شاهنامه را خوانده‌اند با این چهره‌ها آشنایی کامل دارند. برزو هم که شخصیتی است نازه و ناشناخته خود از خاندان پهلوانان سیستان است. حوادثی که در این داستان روی می‌دهد، صرف‌نظر از جزئیات آن، همان حوادثی است که در داستانهای شاهنامه روی داده است، و در حقیقت شباهتی کامل میان حوادث این قصه و حوادث شاهنامه یافته می‌شود. زمان وقوع این حوادث نیز مقارن است با زمان وقوع حوادثی که پس از قتل سیاوش و گریختن کبخسرو به ایران رویداده است.

پس در آغاز این داستان را باید با ملاحظهٔ نظم و ترتیبی که رعایت آن در حماسه‌های ملی ضرورت دارد در میان داستانهای شاهنامه فردوسی جایگزین کنیم و آنگاه به سایر موارد بپردازیم. ظاهراً منظور گویندهٔ برزوناامه این بوده است که داستان خود را در دنبالهٔ یکی از داستانهای شاهنامه قرار دهد، و به همین سبب قسمتی از آخر داستان سهراب و کشته شدن او را در آغاز منظومه خود می‌آورد و سپس به نقل داستان برزو می‌پردازد. این جایگزینی از لحاظ پیوند دادن ماجرای پسر به پدر منطقی به نظر می‌رسد، لیکن از نظر پی‌درپی قرار گرفتن حوادث حماسه دچار بی‌نظمی می‌شود، و شاید به همین جهت باشد که در نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس اشاره‌ای به موضوع بازگشت افراسیاب از جنگ با رستم و بر خورد او با برزو نمی‌شود، یا از آغاز داستان تا آخر قصه سوسن رامشگر همه‌جا نام کیکاووس به جای نام کبخسرو آمده است، چنانکه در اوایل داستان از زبان برزو می‌آید که:

سنانم ز کاووس کی تاج و تخت      نمایم بر و بوم شاخ درخت

اما چون حوادث این داستان را نمی‌توان به عهد کیکاووس نسبت داد، به ناچار در جاهایی که به سبب اعمال «سوسن رامشگر» روی می‌دهد می‌بینیم که به یکبار کبخسرو ظاهر می‌شود و از آن پس تا آخر برزوناامه حوادث در زمان این پادشاه روی می‌دهد.

این ترتیب از نظر قواعد حماسه‌سرایی و نظم حوادث حماسی نمی‌تواند منطقی و مقبول باشد. اما در نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آکادمی شهر کلوز قبل از شروع داستان، قسمت آخر داستان بیژن و منیژه شاهنامه را نقل کرده و سپس به برزو و ماجراهای او پرداخته است. و چنین به نظر می‌رسد که این جای‌گزینی کاملاً صحیح و به‌جا باشد زیرا:

در آغاز سرگذشت برزو می‌خوانیم که افراسیاب وقتی با برزو ملاقات می‌کند که هزیمت‌کنان از جنگی که با رستم کرده بود باز می‌گردد، و این جنگ پس از رهایی بیژن از زندان افراسیاب روی داده است. پس سرگذشت برزو باید به دنبال داستان بیژن و منیژه قرار گیرد.

آخرین قسمت داستان بیژن در شاهنامه چنین است که چون رستم بیژن را از چاه می‌رهند و به ایوان افراسیاب شبیخون می‌زند و به ایران بازمی‌گردد، افراسیاب او را دنبال می‌کند

۴ - ر. ش: سرگذشت برزو که جز یکی از نسخ خطی موجود در کتابخانهٔ آکادمی شهر کلوز (رومانی) آمده است و نیز، نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس (عکس این دو نسخه را استاد محترم آقای دکتر ذبیح‌الله صفا در اختیار نگارنده نهاده است).

و در مرز ایران و توران نبرد آغاز می‌شود و افراسیاب شکست می‌خورد و به‌خلنج باز می‌گردد. از اینجاست که اختلاف میان روایت فردوسی و روایت سرگذشت برزو پدید می‌آید. در شاهنامه می‌خوانیم که:

چو شد کار بیژن سراسر تمام . ز افراسیاب آورم باز نام  
از آن پس که برگشت از آن رزمگاه که رستم بر او کرد گیتی سیاه  
بشد تازیان تا به خلنج رسید به ننگ از کیان سر شده ناپدیده  
اما در سرگذشت برزو سخن از گونه دیگری است:

کنون بشنو از من تو ای رادمرد یکی داستانی پر آزار و درد  
بدانگه که برگشت افراسیاب ز پیکار رستم ولی پر شتاب  
که از بهر بیژن به توران زمین چه آمد به روی سپهدار چین<sup>۶</sup>

از سخن فردوسی چنین برمی‌آید که افراسیاب بی‌هیچ درنگی در راه به‌خلنج می‌رود و رزم را تدبیر می‌کند و از ترکان و چینیان سپاهی بزرگ فراهم می‌آورد و به‌قصد ساختن رزمگاه برگرد ایران و گذشتن از جیحون و لشکرگاه ساختن در کنار «آمو» حرکت می‌کند و جنگ نخست او با گودرز درمی‌گیرد. اما در داستان برزو سخن از یافتن برزو و جنگ کردن او با ایرانیان است و نخستین رزمی که واقع می‌شود میان برزو از یک سو و طوس و فریبرز از سوی دیگر است.

در اینجا دچار تردید می‌شویم که کدام یک از این دو داستان بر یکدیگر پیشی می‌گیرند؟ آیا داستان فردوسی پس از شکست نخستین افراسیاب و حرکت دوباره لشکر وی به سوی ایران که منجر به جنگ یازده رخ می‌شود، پیش از داستان برزو قرار می‌گیرد؟ یا به‌عکس.

برای رفع این شبهه وقایع را محدودتر می‌کنیم، در جنگ یازده رخ پیران در یازدهمین جنگ توسط گودرز کشته می‌شود. از طرفی شیده در نبرد توسط کیخسرو از پای درمی‌آید. اما در داستان برزو هم پیران زنده است و هم شیده، به‌ناچار باید قبول کرد که داستان برزو قبل از داستان دوازده رخ اتفاق افتاده است. و اتفاقاً نسخه خطی متعلق به کتابخانه آکادمی شهر «کلوز» (رومانی) - که در حقیقت نسخه‌ایست از شاهنامه فردوسی همراه با سرگذشت برزو که در میان داستان بیژن و منیژه و دوازده رخ مندرج است - پس از پایان دادن، به سرگذشت برزو داستان دوازده رخ را نقل می‌کند و این مؤید حدس ماست در جای‌گیری داستان برزو میان داستانهای شاهنامه.

### برزوانه تقلیدی است از شاهنامه: مطالعات فربغی

از خلاصه گفتار «ژولمل» (J. Mohle) محقق فرانسوی و مترجم شاهنامه فردوسی چنین برمی‌آید که: «برزوانه فی الواقع مجموعه هم‌روایات است راجع به خاندان رستم که فردوسی بدانها توجه نکرد و در عین حال حاوی داستان برزوست و... از مطالعه این کتاب به‌خوبی برمی‌آید که مراد گوینده تهیه ذیلی بر شاهنامه فردوسی بوده است...»<sup>۷</sup>

استاد ذبیح‌الله صفا معتقد است که برزوانه به تقلید از شاهنامه و از روی داستانهای قدیم ساخته شده است<sup>۸</sup>. البته بحث ما در این مقال تنها به سرگذشت برزو که به عنوان یکی از ملحقات شاهنامه شناخته شده است مربوط می‌شود. درباره قدمت این داستان تا حدی که به دوره‌های پیش از اسلام به‌پیوند، نمی‌توان به‌طور قطع و یقین حکم کرد و همچنانکه استاد ذبیح‌الله صفا معتقد است باید آنرا تقلیدی از شاهنامه دانست و نه ذیلی بر آن؛ زیرا:

اولاً، در هیچ‌کدام از منابع و مأخذ مکتوب موجود از داستانهای ملی و قهرمانی ایران نامی از برزو برده نشده است، تنها استاد ذبیح‌الله صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران

آنجا که از ادب حماسی قبل از اسلام بحث می‌کند به داستانی از ادب ازمنی به نام «بورزه» اشاره کرده است و با تردید گمان می‌برد که این نام با نام برزو یکی باشد<sup>۹</sup>. اما در دیگر موارد اسمی از پهلوانی به نام برزو یا کلمه‌ای شبیه به آن برده نمی‌شود.

ثانیاً، کیفیت به وجود آمدن برزو و داستان اوست و ساختگی به نظر می‌رسد، زیرا بنا به روایتی که در سرگذشت برزو آمده است، سواری گرد که بعدها معلوم می‌شود «سهراب» بوده است روزی از شنگان می‌گذرد و از «شهر و» که تنها در خانه مانده بود آب می‌خواهد و چون او را زیبا می‌یابد بدو عشق می‌ورزد و مهر یزدان را به مردی از او می‌ریاید و دختر از این جوان صاحب فرزند می‌شود. گرچه این ماجرا در نسخه آکادمی کلوز کمی کاملتر و منطقی‌تر شده و در نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به صورت دیگر آمده است و سخن از رفتن سهراب به شنگان برای گردیدن اسب از فسیله پیش می‌آید، و نقل می‌کند که چگونه سهراب شهر و را می‌بیند و او را به خیمه خویش می‌خواند و پس از عشق‌ورزی چون حدس می‌زند که شهر و بارور شده است انگشتی خود را بدو می‌دهد. با اینحال حکایت به وجود آمدن برزو حتی در نسخه کتابخانه ملی پاریس هم غیر معقول و نامقبول به نظر می‌رسد و جز تقلید آنهم تقلیدی ناقص از زناشویی رستم و ته‌مین و زادن سهراب نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد.

ثالثاً، با آنکه داستان برزو بود ترتیب حماسی شاهنامه را استوارتر کند، این سؤال پیش می‌آید که چرا فردوسی بدان توجهی نکرده و با آنکه دوران کودکی سهراب و حرکت وی از توران به ایران در داستان سهراب با دقت بی‌ظنیری به نظم آمده است، چرا در مورد برخورد سهراب با شهر و و همخوابگی آن دو سکوت کرده است؟ و چرا در جای‌گزین کردن داستان برزو پس از داستان بیژن و قبل از داستان دوازده رخ مسامحه روا داشته است. پس یا چنین حکایتی در میان روایات پهلوانی قدیم وجود نداشته، یا اگر وجود داشته فردوسی از آن بی‌اطلاع بوده است.

رابعاً، وقتی برزو به تحریک افراسیاب آماده رزم رستم می‌شود بیست سال داشته و از طرفی می‌دانیم که برزو فرزند سهراب است و سهراب در زمان پادشاهی کیکاووس و پیش از تولد سیاوش با رستم جنگ کرده و کشته شده است، و کیخسرو بنا به روایت شاهنامه فرزند سیاوش و نتیجه ازدواج سیاوش با فرنگیس دختر افراسیاب است، برای بدست آوردن سال تقریبی کیخسرو، به روایات شاهنامه متوسل می‌شویم؛ وقایعی که میان تولد کیخسرو و تاگریختن او به ایران رخ داده با دونوع زمان همراه شده است یکی زمانهای صریح و روشن و دیگری زمانهای مبهم. مقصود ما از زمانهای صریح اعدادی است که شاهنامه بدانها اشاره می‌کند؛ مثلاً چون کیخسرو ده ساله می‌شود به رزم شیروگرگ می‌رود و شبان از بیم جان کیخسرو به پیران شکایت می‌کند، پیران کیخسرو را به ایوان خویش بازمی‌گرداند. پس کیخسرو ده ساله بوده است که از کوه به ایوان پیران می‌آید، سپس به دستور افراسیاب با مادرش به سیاوش گرد می‌رود. مقارن همین احوال خبر کشته شدن سیاوش به ایران می‌رسد و رستم به خونخواهی سیاوش به توران حمله می‌کند و هفت سال در آنجا می‌ماند. پس از این واقعه گودرز کیخسرو را به خواب می‌بیند و گیو مأمور یافتن او می‌شود، و هفت سال سرگردان در توران جستجو می‌کند تا کیخسرو را می‌یابد.

اگر برای محاسبه سال کیخسرو همین زمان‌های صریح را در نظر بگیریم می‌بینیم که

- ۵ - شاهنامه فردوسی به کوش محمد دبیرسیاقی ج ۲، ص ۹۹۴
- ۶ - شاهنامه فردوسی به کوش محمد دبیرسیاقی ج ۶ ملحقات ص ۷۷.
- ۷ - به نقل از حماسه‌سرایی در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا چاپ ۱۳۳۳، ص ۳۰۳.
- ۸ - ر. ش، حماسه‌سرایی در ایران.
- ۹ - حماسه‌سرایی در ایران، چاپ ۱۳۳۳، ص ۴۰.



کتابخانه دیجیتال  
موسسه تخصصی  
پژوهش‌های علمی  
و فرهنگی  
پایه علمی  
پژوهش‌های  
انسانی

کیخسرو وقتی به ایران می‌رسد بیش از بیست و چهار سال دارد، بر این سال باید عمر سیاوش را نیز افزود و سالهای میان حوادث پس از کشته شدن سهراب و به دنیا آمدن سیاوش را محاسبه کرد تا سن برزو بدست آید. پس منطقی آن است که عمر برزو را با تقریب دست کم دو برابر عمر کیخسرو بدانیم. اما در برزنامه به صراحت برزو را هنگام حمله به ایران بیست ساله می‌شمارد. اگر بنا باشد این نابسامانی را از نوع ابهام زمان، که از خصوصیات داستان حماسی است، بدانیم باز هم اشکال ما مرتفع نمی‌شود، زیرا مقصود از مبهم بودن زمان در حماسه ابهام تاریخی است و نه ابهام در سال قهرمانان و عدم تناسب آنها که موجب بهم خوردن نظم منطقی داستان شود.

خامساً، وجود تشابه میان بعضی از جنگهای مذکور در این داستان و داستانهای شاهنامه تردید ما را نسبت به اصالت و قدمت این داستان قوی‌تر می‌کند، چنانکه در داستان «سوسن رامشگر» به پهلوانی «پیلسم» نام بر می‌خوریم که در جنگ با رستم گرفتار می‌شود و برزو او را با خنجر قطعه قطعه می‌کند، همین «پیلسم» در شاهنامه در جنگهایی که به خونخواهی سیاوش درمی‌گرفت بدست رستم کشته شد. این مورد نیز ما را بر آن می‌دارد که «پیلسم» و ماجراهایش را در برزنامه تقلیدی از پیلسم شاهنامه بدانیم.

باتوجه به مواردی که در فوق آمد، شاید بتوان داستان برزو را یکی از روایات پهلوانی متداول در قرون اولیه اسلامی دانست، و بعید نیست که خلق این گونه داستانها مربوط به قرن چهارم هجری و منشاء آنها سیستان باشد<sup>۱۰</sup>.

اما سخن ژول مل که می‌گوید: «مراد گوینده تهیه ذیلی است بر شاهنامه فردوسی» در باب برزنامه قابل تأمل است و گمان نمی‌رود که گوینده برزنامه چنین قصدی داشته باشد. به ظن غالب مراد گوینده نظیر گویی بر شاهنامه و تقلید از آن بوده و در حقیقت خواسته است که در میدان فردوسی طبع آزمایی کند و این داستان را که در واقع شباهتی به بعضی از داستانهای فردوسی دارد، با اتخاذ روش شاعر بزرگ ملی ما به نظم آورده تا شاید همسنگی خود را با فردوسی بنماید. این مدعا را می‌توان با مقایسه کردن شاهنامه فردوسی و سرگذشت برزو و به دلایل ذیل ثابت کرد.

۱ - اغلب تعبيرات و مضامين و بعضی ابیات و محراع‌های سرگذشت برزو از شاهنامه اقتباس شده است چنانکه در ابیات ذیل اقتباس تعبیر از دوبیت شاهنامه کاملاً مشهود است.

از برزنامه :

ببینیم تا بر که گردد سپهر  
به پیوند جان که نازد به مهر  
ببینیم تا که شود خسته دل  
ز خون که برخیزد امروز گل

از شاهنامه :

ببینیم تا اسب اسفندیار  
سوی آخور آید همی بی‌سوار  
و یا باره رستم جنگجوی  
به ایوان نهد بی‌خداوند روی

از برزنامه :

به ایرانیان گفت رستم کجاست  
که خواهم به میدان ازو کینه‌خواست  
از شاهنامه :

به ایرانیان گفت رستم کجاست  
که گویند کوروز جنگ ازدهاست.

از برزنامه :

چو فردا بر آید بلند آفتاب  
بیایم به میدان تو با شتاب

۱۰ - استاد محترم آقای دکتر ذبیح‌الله صفا به‌چنین احتمالی اعتقاد دارند و یکبار که از محضرشان درک فیضی می‌شد بدین‌مورد اشاره فرمودند.



از شاهنامه :

چو فردا برآید بلند آفتاب / من و گرز و میدان و افراسیاب

۲ - در نبرد تن به تن برزو بارستم درست همان فکر به خاطر رستم می گذرد که از خاطر  
سهراب در نبرد تن به تن سهراب بارستم گذشت:  
از برزونا مه :

بدو گفت رستم که ای نامدار / به یزدان دادار پروردگار  
گر آنچ از تو پرسم بگویی تورا ست / نیازی به گفتار در هیچ کاست  
بگویی که تخم و نژاد تو چیست / به توران ترا خویش و پیوند کیست  
همانا که از تخم توران نه ای / که جز از نژاد بزرگان نه ای

و در داستان سهراب، رستم به سهراب می گوید:  
نمانی به ترکان بدین یال و سفت / به ایران ندانم ترا نیز جفت  
و سهراب پس از شنیدن این سخن

بدو گفت کز تو پرسم سخن / همه راستی باید افکند بن  
یکایک نژادت مرا یاد دار / ز گفتار خوبت مرا شاد دار  
من ایدون گمانم که تو رستمی / که از تخمه نامور نیرمی

#### مقایسه برزونا مه و داستان سهراب در شاهنامه فردوسی

برداشت داستان برزو چنان است که خواننده داستان رستم و سهراب را به خاطر می آورد.  
پسری پا به عرصه وجود می نهد، پدر خود را نمی شناسد، بر سر راه افراسیاب قرار می گیرد،  
و به تحریک وی قحط جان نیای خود می کند، به جنگ نیا می رود، در «جنگ جای» نواده و نیا  
ستیز می کنند بی آنکه یکدیگر را بشناسند، لیکن در این داستان به عکس داستان رستم و سهراب  
پیش از وقوع فاجعه شناسایی حاصل می شود.

گرچه اساس این قصه به داستان سهراب شباهت دارد، لیکن روایات آن همه جا با داستان  
سهراب تطبیق نمی کند، و اتفاقاً همین موارد اختلاف است که موجب ضعف تألیف سرگذشت برزو  
شده است.

حکایت برزو بنا بر آنچه در ملحقات شاهنامه آمده است به سه قسمت مجزا تقسیم می شود:  
نخست، آشنایی برزو با افراسیاب و اقدام به جنگ با ایرانیان که منجر به شناسایی میان رستم و برزو  
می شود. دوم، داستان سوسن رامشگر، که حوادث آن در نتیجه شناسایی میان رستم و برزو و پیوستن  
برزو به ایرانیان پدید آمده است. سوم، جنگهای میان ایران و توران که اعمال سوسن رامشگر  
سبب آن شده و نتیجه اش شکست تورانیان است.

بخش نخستین این داستان، از نقطه شروع تا نقطه پایان، با داستان رستم و سهراب قابل  
مقایسه است، زیرا موضوع اصلی هر دو آنها یکی است و هدف نیز یکسان است. اما سرنوشت  
قهرمانان آن دو با یکدیگر تفاوت دارد. در داستان سهراب پسر به دست پدر کشته می شود و شناسایی  
پس از فاجعه حاصل می گردد، لیکن در سرگذشت برزو پیش از آنکه خون نواده ای به دست نیا  
ریخته شود، شناسایی صورت می گیرد و سرنوشت قهرمان داستان تغییر می کند. این تغییر بخت  
قهرمان به ارزش دراماتیک داستان برزو لطمه ای چشم گیر می زند. به سخن دیگر داستان سهراب  
علاوه بر آنکه واجد خصوصیات کامل حماسه است از ویژگی های تراژدی نیز برخوردار است،  
و حال آنکه داستان برزو چون به نقطه اوج می رسد یکباره فرو می ریزد و تمهیدات داستانی پرداز  
با پرده برداری نابهنگام از راز برزو بی نتیجه می ماند. به همین جهت داستان ادامه می یابد تا شاید  
این نقیصه برطرف گردد.

مورد دیگر اختلاف، در مسیر داستان و تعبیه حوادثی که استخوان بندی آن دو را شامل است یافته می شود. سهراب چون دهساله شد به نژاد خویش پی برد و به عزم یافتن پدر راه ایران در پیش گرفت و افراسیاب چون از کار سهراب آگاهی یافت چاره ای کرد و ظاهراً به عنوان باری به سهراب در یافتن پدر او را برای جنگ آماده ساخت، اما به دو سردار خود، «هومان» و «بارمان»، سفارش کرد که مانع شناسایی پدر و پسر شوند. پس سهراب به عزم یافتن پدر و اتحاد با او حرکت کرد. اما تقدیر و حوادث متفقاً او را ازین هدف دور می کردند. پس از بند کردن هجیر امید آن می رفت که گره از کار باز شود، و قهرمان داستان به هدف نزدیک گردد. اما هجیر هم به پیچیدگی حوادث افزود، وقتی رستم شبانه به صورت ناشناس به پشت خرگاه سهراب نزدیک شد باز نویدی بود از حصول شناسایی، لیکن آنهم با حادثه ای ناپود شد. همچنین در هنگام کشتی میان دو قهرمان بر سر نژاد سخن می رود و خواننده گمان می برد که پرده از اسرار برداشته خواهد شد، اما هر بار بادلیلی معقول گره همچنان بسته می ماند، تا فاجعه روی دهد. همین پیچیدگی هاست که دست تقدیر را باز می گذارد تا هر چه می خواهد بکند و بداستان لطف و زیبایی ارزانی دارد.

درس گذشت برزو حوادث عادی است و صورتی ساده دارد، جز مادر برزو هیچک از اشخاص داستان از راز تولد قهرمان و نژاد وی آگاه نیست. هدف برزو از حرکت به سوی ایران جنگ است و باری کردن افراسیاب. برزو اجیر شده است تا رستم را بکشد، هیچ نقطه امیدی برای گشودن گره وجود ندارد تا خواننده را بخود مشغول کند، اگر خواننده نمی دانست که برزو کیست و از نسبت میان او و رستم آگاه نبود، و ناگهان راز نژاد برزو فاش می شد، داستان لطفی خاص می یافت. اما در برزنامه می بینیم که قضیه از لون دیگر است. داستان پر داز پیش از شروع، همه رازها را بر خواننده آشکار می کند و خواننده ای را که بر همه چیز آگاه است به تماشای سحنه ها می آورد، بی شک در چنین مورد به هیجان آوردن خواننده کاری است عبث. به همین جهت است که داستان پر داز حوادث دژ «ارگ» را می آفریند تا شاید ازین راه در خواننده مؤثر واقع شود و یا قصه گرگین و زهر ریختن در طعام برزو را می سازد تا بدان وحشتی در دل خواننده ایجاد کند، اما نه تنها توفیقی بدست نمی آورد بلکه پهلوانان پاک و جاوید شاهنامه را به ناپاکی و چاره گری متهم می کند و سرخورده به اصل داستان بازمی گردد. شاید اگر برای آفریدن این قصه از قهرمانان شاهنامه استفاده نمی کرد چنین تمهیداتی در کار وی مؤثر می افتاد.

با تمام این احوال نمی توان بیکبار دست رد بر سینه سرگذشت برزو نهاد، بعضی از قسمتهای آن در لطف و گیرایی شباهتی به حوادث شاهنامه پیدا می کند، چنانکه نخستین رزم رستم و برزو از بعضی جهات خاطره رزم رستم و اسفندیار را زنده می کند و از بعضی جهات یاد نبرد رستم و سهراب را.

بخش دوم این سرگذشت مربوط می شود به قصه سوسن رامشگر که به مناسبت و با رعایت نظم منطقی در داستان اصلی جای گرفته است. این قصه به هیچیک از داستانهای شاهنامه شباهتی ندارد. شروع قصه به گونه ایست که پیوند آن را با حوادث قبلی کامل کرده است، ویژگی های یک داستان جاافتاده و کامل در آن وجود دارد. حوادث بی دربی و منظم است و این تنها موردی است در برزنامه که از هر جهت بی عیب و نقص و مبرا از خورده گیری است، و تمهید حوادث و وقایع در آن با تبحری خاص پیش بینی شده است.

افراسیاب که پهلوان سیاه خویش را از دست داده است به دنبال وسیله ای می گردد تا این زیان را جبران کند، زنی رامشگر به نام سوسن به عهده می گیرد تا با فریبکاری و چاره گری انتقام از ایرانیان بازستاند. زنان در طول تاریخ به چاره گری و فریبکاری معروف بوده اند، به ویژه اگر از خاندان نجبا نباشند و طبعاً صاحب مشاغلی چون خنیاگری، مشاطه گری و جز آن باشند. معمولاً چنین اشخاصی خود برای حادثه آفرینی گام پیش می نهند. دستگاه افراسیاب که خود در نزد ایرانیان به چاره گری متهم است از وجود این گونه مردم خالی نیست. وسیله چاره گری

نیز می‌است و داروی بیهوشی و پهلوانی که بتواند در هنگام ضرورت یاور این زن باشد همه گردان را به بند می‌آورد. مکان اجرای نقشه نیز بسیار مناسب است یعنی نقطه‌ای در تقاطع راه ایرانشهر به سیستان و توران زمین و این درست جایی است که پهلوانان ایران از آن می‌گذرند. در این محل چشمه‌ایست که معمولاً مسافران خسته برکنار آن دمی می‌آسایند و بی‌شک اگر خرگاهی ببینند که زنی زیبا صاحب آن باشد فرود خواهند آمد تا جامی باده از وی بستانند. حوادثی که در ایوان رستم روی می‌دهد و موجب می‌شود که طوس باخشم به سوی ایرانشهر روی نهد و دیگر پهلوانان از پی وی راهی شوند آنانرا يك يك بدم سوسن رامشگر می‌کشد، اما اگر همه در دام افتند و اسیر شوند کار ایران تمام است، پس بیژن زودتر از دیگران هوشیار می‌شود و اسبش به شنیدن صدای سم اسب فرامرز شیهد سر می‌دهد و همه رشته‌ها پنبه می‌شود. می‌بینیم که همه مقدمات فراهم آمده است تا داستان از ضعف تألیف عاری باشد و الحاق نمی‌توان منکر شد که داستانی پرداز در این قسمت با چنین پیش‌بینی‌هایی قصه‌ای جاف‌ناده و لطیف ارائه داده است.

### مآخذ تهیه این مقاله

- ۱ - شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی مجلدات اول، دوم، سوم و ششم (ملحقات شاهنامه).
- ۲ - برزنامه، نسخه خطی، متعلق به کتابخانه ملی پاریس.
- ۳ - سرگذشت برزو، نسخه خطی، متعلق به کتابخانه آکادمی شهر کلوز (رومانی).
- ۴ - حماسه‌سرایی در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا چاپ ۱۳۳۳.
- ۵ - تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد دوم چاپ اول.
- ۶ - کیانیان، تألیف آرتور کریستن‌سن، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا.
- ۷ - داراب‌نامه بیغمی، به اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا.
- ۸ - سمک عیار، به اهتمام دکتر پرویز ناتل خانلری.
- ۹ - لباب‌الالباب، تألیف محمد عوفی، به اهتمام سعید نفیسی.

